

عطف

گمنامان تاریخ

● «مالوینای انزلی» عنوان رمانی است از سعید جوزانی که توسط نشر روزنه منتشر شده است. پیش از این مجموعه داستانی با نام «سال دو فصل دارد» نیز از جوزانی در نشر افراز به چاپ رسیده بود. «مالوینای انزلی» و «سال دو فصل دارد» از یک نظر با هم در ارتباط هستند و آن اینکه در هر دو با بخشی از تاریخ معاصر ایران روبه‌رویم. برخی وقایع تاریخی معاصر موضوع قصه‌های مجموعه «سال دو فصل دارد» است و در آن، چنان‌که در توضیح پشت جلد کتاب آمده، چهار بزنگاه تاریخ معاصر سده‌نامه روایت داستانی قرار گرفته‌اند. چهار بزنگاهی که عبارت‌اند از قیام میرزا کوچک‌خان، جنگ جهانی دوم، کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و ماجرای سیاه‌کل. وجه مشترک این چهار رویداد تاریخی این است که همه در گیلان اتفاق می‌افتند. در توضیح پشت جلد این مجموعه درباره وجه مشترک قصه‌های آن و آنچه از تاریخ که در این قصه‌ها به آن پرداخته شده می‌خوانیم: «چهار داستان کوتاه‌بلند این مجموعه به لحاظ درون‌مایه و جغرافیا اشتراک مضمون دارند. در این آثار، نویسنده روایتگر سرگذشت‌هایی است که در حاشیه تاریخ، در رمان «مالوینای انزلی» نیز با وقایعی مربوط به انقلاب در سال‌های ۵۷ و ۵۸ سروکار داریم و جغرافیای داستان نیز در انزلی می‌گذرد. در توضیحات پشت جلد کتاب درباره این رمان آمده: «تاریخ راوی مشاهیر است به دلخواه قوم غالب، ظهور و افول‌شان، صعود و سقوط‌شان، اما داستان راوی گمنامان تاریخ است به دلخواه داستان‌نویس؛ کنش و واکنش‌شان، تباهی و رستگاری‌شان. رمان مالوینای انزلی روایتگر یکی از همین گمنامان است در انقلاب و حوادث ۵۸ انزلی. خشونت در بافت این رمان، سطربه‌سطر ملموس است. تصویر ارباب‌زاده‌ای زخم‌خورده از عمویش، خانه و دیار را ترک می‌کند و از تالش راهی بندر پهلوی (انزلی) می‌شود تا در بلبشویی که انتظارش را می‌گذشد، بساط انتقام و اتمام ای زخم را فراهم کند. مصائب دمام در شهری غریب از او نصیری کینه‌توز و سخت می‌سازد». در این میان نصیر با پیرمرد و دختری به نام مالوینا که از جامعه ارامنه بندر انزلی هستند آشنا می‌شود و این اتفاق باعث تغییر در مسیر زندگی‌اش می‌شود: «وقتی آفتاب رقصش را از دست داد نصیر توی خیابان سسی‌تری بود. هر چند هنوز نگرانی ته دلش بود اما خود را سپرد به هر اتفاقی. جلو خانه پلاک چهار کوچه پارسا ایستاد. در چوبی آنتیک و کوبه‌دارش را که بالایش صلیبی میخ

شده بود، نگاه کرد. کنار در، کلیدی بود که علامت زنگوله رویش داشت. بعد سر بالا گرفت و سقف سفالی‌اش را دید. سر و وضع را مرتب کرد. پیرهن را خوب توی شلوار جا داد. کوبه را کوبید. کسی نیامد. کلید را که زد زنگ بلبلی در صدا داد.

صدای پا آمد. مالوینا یا آرشاک؟ این صدای تندتند قدم‌ها حتما مالوینا بود. در را که باز کرد، نصیر آویز صلیبش را دید چشمش افتاد به چشم‌های سیاه و ابروهای دست‌نخورده‌اش». نصیر و مالوینا به هم علاقه‌مند می‌شوند اما بعد سروکلۀ عمویش پیدا می‌شود و این درست زمانی است که انزلی درگیر وقایع بعد از انقلاب است و نصیر این فرصت را برای گرفتن انتقام از عمویش مناسب می‌بیند. «مالوینای انزلی» داستانی خطی و سراسرت دارد و از بازی‌های زبانی نیز در آن خبری نیست، نویسنده در این رمان کوشیده تا تصویری از انزلی به عنوان شهری چندفرهنگی به دست دهد و حضور پررنگ ارامنه در رمان نیز به همین دلیل است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «تمام دیشب چشم روی هم نگذاشت. مثل چند شب پیش بی‌خوابی به سرش زد. شب درووبر ساعت یازده که ایسی غلغیت توی رختخواب نصیر جراح اتاق رو به حیاط را خاموش کرد رفت توی اتاق بغلی. کبریت زد. شمع‌های روی میز را روشن کرد. صندلی تویی آورد گذاشت وروبروی دیواری که گویلب به آن آویخته بود. بیست‌وسه روز از پاییز می‌گذشت. هوا از هفته پیش خراب‌تر بود. روزها باران و شب‌ها سرد. بخاری نفتی اتاق را کمی گرم کرد. روی صندلی خود را تاب داد. به گویلب خیره شد. نور شمع‌های می‌پاشید روی تابلو. جیرجیر صندلی توی خانه پیچید. صدای ایسی می‌آید از آن یکی اتاق شنید: آبابی، ما با اجازه‌ات خوابیدیم؛ فردا هزارتا کار داریم. صبح باید برویم شلیات، تو هم بخواب که خواب نمانی، حرفی نزد. فکر کرد اگر مالوینا می‌ماند می‌رفتند عکاسی ساین‌شاین. عکسی می‌گرفتند قیاش می‌کردند می‌زدند به دیوار. توی صورت آن زن که دامن پف‌چین پوشیده و صورت ساده و بی‌بزک داشت، مالوینا را دید. توی قیافه مردی که بالای سرش ایستاده و دست گذاشته روی شانه زن و عاشقانه نگاش می‌کرد، خودش را. بچه توی بغل زن را که دید باز فکری شد. وقتی با شد سرش گیج رفت. جوری که دسته صندلی را گرفت تا نینفتد. لرزان لرزان رفت طرف میز…».



برگردان: منوچهر یزدانی

در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در گوادالاخارا (Guadalajara) ی مکزیک، یکی از دوستانم کتابی به دستم داد که به جریان استقلال‌طلبی کاتالونیا اهدا شده بود. به او گفتم این جریان مرا کلافه کرده است و از زمان صدور رای دیوان عالی کشور مبنی بر محکومیت کسانی که در پی جدایی کاتالونیا از اسپانیا و نقض قانون اساسی بودند، خواندن مطالب مربوط به آن را متوقف کرده‌ام. با اصرار گفت: «آن‌طور هم که تو تصور می‌کنی، نیست. البته، نویسنده خود مخالف جدایی کاتالونیا از اسپانیاست باین‌وجود وکیل‌مدافع ژواکیم فورن Joaquim Forn (سیاست‌مدار و نماینده مجلس کاتالونیا و درحال حاضر زندانی پُرُیس procés «جریح جدایی خواهی ایالت کاتالونیای اسپانیا» است و مطمئتم که برایت جالب خواهد بود.

به توصیه او همان شب شروع به ورق‌زدن کتاب «سقارش»(Elencargo) اثر خاویرِملرو (Javier Melero) کردم، با این اطمینان که بعد از خواندن صفحه دوم ملول و خسته خواهم شد. ولی تا دو ساعت بعد همچنان در حال خواندن بودم و دو روز بعد هم در هوایمایی که مرا به گواتمالا می‌برد، ادامه دادم. آنجا به سبب برخی تعهدات از ادامه خواندن بازماندم؛ اما در ادامه سفر به میامی آن را به پایان رساندم. حالا به تمام خوانندگانی که از فرایند پُرُیس به تنگ آمده‌اند، توصیه می‌کنم آن را بخوانند. البته کتاب میلو به سبک خود او و به شیوه آزاد، بی‌تکلف، خردمندانه، جذاب و با زبان بسیار ادیبانه اسپانیایی نوشته شده است. خواندن آن وقت را ضایع نمی‌کند.

خاویسر مِلرو کیست؟ یک جرم‌شناس برجسته کاتالونیا، که در دانشگاه «پومپو فابرا» (Pompeu Fabra)ی بارسلون تدریس می‌کرده و عضو جامعه مطالعات بین‌المللی بوده است. ولی، علاوه بر همه اینها، نویسنده‌ای خوش‌ذوق و شوخ‌طبع، دلبسند و پرشور است. او در کتابش جریان‌های مربوط به حرکت جدایی‌خواهانه را داوری و با بیانی ساده روایت می‌کند؛ بدون آنکه بیش از حد آن را مهم جلوه دهد. به نوعی خوانندگان خود را ترغیب به پندار منصفانه می‌کنند. او همه اینها را با گذر در تاریخ اسپانیا، بدون بیاهو ولی با تعمق بسیار، تشریح کرده است.

در واقع او مخالف جدایی کاتالونیایست و بدون هیچ شوقی حتی با کسالت آن را می‌نگرد، از اینکه همه چیز از زاویه سرود ملی و پرچم نگرسته می‌شود، تنفر دارد و رنج می‌برد؛ مثلاً برای آزار دوستان استقلال‌طلب خود آنها را «شهرهای پُرُسس» خطاب می‌کند و حتی بدتر از اینها، ولی با حامیان سنت و وحدت سیاسی اسپانیا هم کمتر از این نیست. به‌طور کلی تیرهای مرگبارش را علیه

آده‌های احساساتی هر دسته‌ای شلیک می‌کند که زندگی را تیره و ما را از پدیده‌های دلپذیر آن مانند سبگار، منش‌زنی، کتاب، مارتینی و غذای مطبوع جدا می‌کند. دوستانش از همه طیف ایدئولوژیک هستند، مثلاً از میان مخالفان جدایی کاتالونیا آرکادی اسپادا (Arcadi Espada) است؛ کسی که با او در کتاب شرق: «خطاب به عشق»، کتابی که چندی پیش با ترجمه زهرا خائلو در نشر نو منتشر شد، دفتر اول مجموعه‌ای است از نامه‌های عاشقانه آلبر کامو و ماریا کاسارس. نامه‌هایی که نه صرفاً مکالمات خصوصی یک نویسنده و یک بازیگر، بلکه گوشه‌هایی از یک دوران مهم تاریخ جهان را نیز در خود بازتاب می‌دهند. زهرا خائلو در بخشی از پیش‌گفتار ترجمه فارسی این نامه‌ها درباره آنها نوشته است: «در این مکتوبات با زوایایی پنهان‌پیدا از جهان آلبر کامو و ماریا کاسارس آشنا می‌شویم. توالی نامه‌ها فضایی رمان‌گونه پدید می‌آورد با دوراوی یا دو شخصیت پایاپای؛ نامه‌هایی که می‌توان آنها را مانند اوراقی از یک رمان مکاتبه‌ای خواند. لایه‌ای سطرها می‌شود بارقه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی سده بیستم فرانسه را ردگیری کرد و به نکات جذاب و مهمی رسید. نام بسیاری از نویسندگان و کارگردانان و بازیگران فرانسوی و غیرفرانسوی فراخور رویدادهای گوناگون در کتاب مطرح می‌شود. از بسیاری مکان‌ها نام برده می‌شود و مخاطب به این واسطه با نوعی تاریخ غیررسمی رودرو می‌شود. کامو و کاسارس از کتاب‌هایی هم نام می‌برند و درباره‌شان حرف می‌زنند. خواننده می‌تواند برداشت و موضع نویسنده را درمورد این آثار بداند؛ موضعی که شاید هیچ‌کدام هیچ‌گاه در هیچ مصاحبه‌ای مطرح نکرده باشند».

به مناسبت انتشار کتاب «خطاب به عشق» و نیز به مناسبت شصتمین سالمرگ کامو، چهارشنبه ۲۵ دی مجله بخارا برنامه‌ای از سلسله‌نشست‌های شب‌های بخارا را به آلبر کامو و کتاب «خطاب به عشق» اختصاص داد. از جمله میهمانان این برنامه مینو مشیری، زهرا خائلو، مترجم کتاب «خطاب به عشق» و فیلیپ تیبو، سفیر فرانسه در ایران بودند. فیلیپ تیبو در این مراسم درباره آلبر کامو گفت: «کامو روشنگری‌هایی کرد که گاهی بسیار محکم و تأثیرگذار است، در آتارش انسانیت موج می‌زند و به‌صورت عمیق دریافت می‌شود. در رمان طاعون این جمله معروف است که در انسان‌ها چیزهای

ادبیات



مقاله‌ای از ماریو بارگاس یوسا درباره خاویر مِلرو

یک روشنفکر کاتالان

شام می‌خورد و علاوه‌براین، وقتی دولت کاتالونیا می‌خواست او را برای نوشتن یک مقاله به دادگاه بکشاند، در حمایت از او بیانیه همبستگی امضا کرد. مرا به یاد بسیاری از روشنفکران کاتالان در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ می‌اندازد؛ سال‌هایی که در آنجا زندگی می‌کردم و می‌شناختم‌شان. بسیار با فرهنگ و مطابق روز، قدری بی‌پروا، کتابه‌آمیز و فرهیخته بودند و به شیوه ژورف پلا (Josep Pla) به هیچ چیز اعتقاد نداشتند و همه چیز را، شاید به جز فرهنگ، به استهزا می‌گرفتند. وقتی استقلال‌طلبان تعداد انگشت‌شمارشان فزونی یافت و خیابان‌ها و بلوارهای بارسلون را آنها پر شد، ناگهان ناپدید شدند. خوشحالم از اینکه دست‌کم یکی از آنها زنده است و می‌نویسد، زیرا آنها زندگی را غنی می‌کنند. او مضامین مفرح را تزیین می‌کرد و ادبیات و هنرهای آکادمیک و سمینارها نظریه‌ها را بیرون می‌کشید و در بارها، کافه‌ها و کلوب‌های شبانه پخش می‌کرد. کتاب مِلرو جایی در جریان محاکمات پُرُیس قرار

بین تمام ناخوشایندی‌های این جهان، آنچه خاویر مِلرو توان برتافتنش را ندارد، جهالت انسان‌هاست. به‌عنوان مثال شاهدانی که با عدم شناخت شهادت می‌دهند و بر اثر آن حریفانشان بهره‌مند می‌شوند. البته به حرفه‌اش علاقه‌مند است، ولی بیشتر برای ارتقا به هدف‌های والاتری مانند جایگاه آزادی و دموکراسی؛ بازی پرمخاطره و ظریفی که در آن استعداد (یعنی دانش، تلاش، مدیریت) تعیین‌کننده است و پیروزی یا شکست را رقم می‌زند. وی مشکلی در ترسیم شیوه دفاعی موکل خود نمی‌بیند، شیوه‌ای که لزوماً با وکلای سایر متهمان هم‌خوانی ندارد؛ اما تلاش می‌کند در امورشان مداخله نکند. اگرچه گاهی رخ می‌دهد، دیگر چه باید کرد.

مادرید را همان‌قدر می‌شناسد که شهر خودش بارسلون را و در لحظه‌ای شگفت‌آور جمله‌هایی احساساتی درباره آن به‌کار می‌برد؛ در آن گوشه بلوار دیاگونال (Diagonal) جایی که دوران کودکی‌اش را گذرانند، مکانی که تمام فروشگاه‌ها و رشکست می‌شدند، اکنون گوشه‌ای است پرجنب‌وجوش و موفّق مانند خیابان پنجم نیویورک یا شانزه‌لیزه. در مادرید، به پارک رتِیرو (Retiro) می‌رود و تاریخچه بناهای بزرگ را می‌شناسد و می‌داند چه کسی و چه زمانی آنها را ساخته است. از صورت غذاهای پنهان‌ترین خوراک‌خوری‌ها آگاه است. باید در ریه‌های لایه‌ای از نیکوتین داشته باشد؛ اما به‌هیچ‌وجه از لذت سیگارکشیدن شرم‌نده نیست. از ورزش مشت‌زنی نه‌تنها مبارزه‌ها و زندگی مشت‌زان بزرگ را می‌شناسد بلکه هرزگاهی که به باشگاه می‌رود، خودش هم مشت می‌زند و می‌خورد. فیلم‌هایی که به آنها اشاره می‌کند و کتاب‌هایی که از آنها نقل می‌کند همه از کیفیت عالی برخوردارند؛ اما به نظر می‌رسد به اولی بیشتر از دومی دلبستگی دارد. شاید اشتباه می‌کنم، زیرا اگر چنین بود به این خوبی نمی‌نوشت: همه نویسندگان خوب، خود خوانندگانی مشتاق هستند.

طنز اصولاً شمشیری دولبه است و روشی برای تعدیل اهمیت آنچه گفته می‌شود و نیز کاهش نیش یا سمی که در آن نهفته است؛ اما در خاویر مِلرو صرفاً یک شیوه بیان و بخشی از وجود اوست؛ به‌همین‌دلیل یافتن شبیوه‌ای برای نظاره پدیده‌های جهان، کشف و بررسی دقیق آنچه در آنهاست و در راز پنهان همگان خفته است، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و همچنین افشاندن نوعی همدلی و دوستی بر آنها. چیزی ماورای اختلافات که آنها را به یکدیگر نزدیک کند. «سفارش» یکی از کتاب‌های نادر است، به‌خصوص در عصر ما، زیرا موجب تقویت روحیه می‌شود و اختلافات مذهبی، سیاسی یا سلیقه و عادت‌ا را که مردم را از یکدیگر متمایز می‌کند، برمی‌تابد. درعین‌حال صور مشترکمان را به یاد می‌آورد تا بدانیم مهم‌تر از همه اختلافات، قلمرو وسیعی وجود دارد که می‌توانیم در آن یکدیگر را درک کنیم و دوست بداریم. من مد‌ها بود که کتابی چنین یکدست و بی‌زیر و بم، سالم و دوستانه را نخواهم بودم. این تجربه سبب شده بود، از چند سال پیش هر نوشته‌ای در دستم می‌رسید، نگاهی خفت‌بار به آن داشته باشم؛ اما کتاب خاویر مِلرو انگیزه‌ای شد تا من تامل کنم و متقاعد شوم که یک کتاب خوب نیز می‌تواند ادبیاتی عالی باشد.

بعد از هبروشما مقاله‌ای نوشت و این رویداد را تقبیح کرد». خائلو همچنین درباره موضع کامو نسبت به مبارزه و مقاومت و نیز موضع ضد خشونت او گفت: «او در زمان اشغال فرانسه کنار مقاومت حاضر شد، اما بعد از پایان جنگ موافق اعدام‌ها و تیرباران‌ها نبود. کامو با خشونت مخالف بود اما مقابله و مبارزه را قبول داشت».

موضع کامو نسبت به شوروی و کمونیسم و نیز تعریف کامسو از روشنفکر از دیگر موضوعات صحبت‌های زهرا خائلو درباره آلبر کامو بود. خائلو دراین‌باره با اشاره به کتاب «طغیانگر» کامو گفت: «او همه نظریاتش درباره کمونیسم را در این کتاب بازگو کرده است، کامو بعد از برگشت از آمریکا مجموعه مقالاتی در تقابل با سلطه شوروی نوشت. او تعریفی از روشنفکر دارد و می‌گوید روشنفکر کسی است که می‌بیند و دیده می‌شود و کسی روشنفکر را خوار می‌دارد که نمی‌تواند تردید خود را تحمل کند».

زهرا خائلو در پیش‌گفتار کتاب «خطاب به عشق» سه دلیل برای ترجمه نامه‌های عاشقانه کامو و کاسارس آورده است. یکی از این دلایل نیاز کنونی جامعه ما به عشق و گفتن و شنیدن و خواندن از آن است. این مترجم در مراسم «شب آلبر کامو» ضمن خواندن بخش‌هایی از نامه‌های کامو و کاسارس گفت: «در زمان ترجمه این کتاب گاهی شک می‌کردم که آیا ما به زبان عاشقانه نیاز داریم و هر بار به خودم می‌گفتم که اکنون به زبان عاشقانه بیش از هر چیز دیگری محتاجیم. کارکرد این نامه‌ها برای من این بود که به یادم بیارد زبان فارسی ما همیشه این‌همه تلخ و تند و ایدئولوژیک نبوده است و باید بفهمیم که چگونه عشق این‌طور روشنفکرانه از زبان ما بیرون خرد».

در بخشی دیگر از این نشست نشرین خطاط از روزهای تدریس کامو و سارتر در دانشگاه‌های فرانسه سخن گفت و به اختلافات میان آن دو پرداخت و جواد معرف آثاری را که از ژان ماتی درباره کامو ترجمه کرده است، معرفی کرد.

عطف

کتابخانه‌کوچک‌من

● نشر نو مدتی است که در قالب مجموعه‌ای با عنوان کتابخانه کوچک من، کتاب‌هایی برای رده‌های سنی کودکان و نوجوانان منتشر می‌کند که تاکنون چند عنوان از این مجموعه منتشر شده است. «داستان‌های خوب برای کودکان بلندپرواز»، «ایده‌های بزرگ برای دختران و پسران بلندپرواز»، «داستان‌های خوب برای دختران بلندپرواز» و «داستان‌های خوب برای پسران بلندپرواز» عناوین برخی از کتاب‌هایی است که نشر نو تاکنون برای رده‌های سنی کودکان و نوجوانان منتشر کرده است. تازه‌ترین کتاب این مجموعه کتاب دوم «استان‌های خوب برای پسران بلندپرواز» است که توسط بن بروکس نوشته شده و امید سهرابی‌نیک و آرزو گودرزی مترجمان فارسی‌اش هستند. این کتاب در ادامه جلد نخست آن است که پیش‌تر منتشر شده بود و در آن با سرگذشت و فعالیت‌های مردانی مواجه می‌شویم که زندگی‌شان به نوعی الهام‌بخش بوده‌اند. عنوان فرعی این کتاب، «قصه‌های واقعی پسرانی که دنیا را تغییر دادند بی‌آنکه به جنگ آده‌ها بروند» است و در آن با زبانی ساده و به‌طور خلاصه مروری بر زندگی و کارهای مردان مشهور یا کمتر مشهور در دوره‌های مختلف تاریخی شده است. در این کتاب همان‌قدر که زندگی و کارهای دانشمندان یا چهره‌های اجتماعی و سیاسی مورد توجه بوده به زندگی نویسندگان و هنرمندان و فیلسوفان هم توجه شده است. به‌این‌ترتیب این کتاب می‌تواند مقدمه خوبی برای آشنایی نوجوانان با نویسندگان و هنرمندان و ورزشکاران و سیاست‌مداران و… باشد. ژان ژنه یکی از چهره‌هایی است که در این کتاب به‌عنوان مردی استثنائی معرفی شده است. در بخشی از معرفی او به نقل از این کتاب می‌خوانیم: «...وقتی به پاریس برگشت، به جرم تک‌دگری بازداشت شد. در زندان به او و دیگر زندانی‌ها کاغذهای قهوه‌ای رنگ می‌دادند تا کیسه‌های کاغذی درست کنند. ژان اولین رمانش را به نام گل‌های ما روی کاغذها نوشت. وقتی نگهبان کاغذها را پیدا کرد دستور داد آن‌ها را بسوزانند. ژان همه رمان را از نو نوشت و وقتی آزاد شد با خرج خودش آن را چاپ کرد. رمان ژان، داستان سیاه و شاعرانه‌ای بود درباره مرد نر پوششی که در زندان گرفتار شده بود. این کتاب ماجرای کسانى را بازى‌گفت که معمولاً نادیده گرفته می‌شدند: تهیدستان، دگرخواهان و جانیپناران. این رمان توجه همگان را به خود جلب کرد و اثر شگرفی بر نویسندگان بعدی گذاشت. ژان در سال ۱۹۴۹ در دادگاهی حاضر شد و نزدیک بود



به علت سوءسابقه به حبس ابد محکوم شود. اما سه هنرمند مشهور سارتر و کوکتو و پیکاسو نزد رئیس‌جمهور فرانسه رفتند و از او تقاضا کردند ژان آزاد شود. ژان پل سارتر که خودش فرانسوی بود گفت: او تنها نابغه فرانسه است. آن‌ها موفق شدند ژان را آزاد کنند. ژان در سال‌های پایانی زندگی‌اش با گروه بلک پنتِرز (بلنگ‌های سیاه) در آمریکا همکاری داشت که بر ضد خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان مبارزه می‌کرد. او از اردوگاه‌های مهاجران فلسطینی هم دیدن کرد و با جدیت تمام برای کمک به فقرا می‌کوشید». در توضیح پشت جلد این کتاب آمده: داستان‌های واقعی زندگی پسرانی که ثابت کردند دیده‌شدن ناتوانی نشانه شعف نیست، داشتن ذهنی باز و پذیرا بسیار جذاب و خوشایند است و متفاوت‌بودن هیچ اشکالی ندارد. به‌تازگی کتاب دیگری برای کودکان و نوجوانان منتشر شده که «جیک‌جیکی» نام دارد و نویسنده آن ماریو لودی است و حسین افشار آن را به فارسی ترجمه کرده است. ماریو لودی معلم ایتالیایی و از نویسندگان کتاب‌های کودکان است. قصه‌ای که به‌تازگی از او به فارسی ترجمه شده اولین‌بار در سال ۱۹۶۱ منتشر شده بود. این قصه در مدرسه کوچکی در یک دهکده ایتالیایی، با همکاری معلم و شاگردانش آفریده شده است. بچه‌ها از زندگی کلاس، با راهنمایی معلمشان، جهان و زندگی پرچوش و خروش و نمایشی بیرون را کشف می‌کردند، درباره‌اش می‌نوشتند، یا آن را به تصویر می‌کشیدند. و این‌گونه بود که افسانه واقعی جیک‌جیکی آفریده شد. قهرمان این قصه، گنجشک کوچکی است که تضادهای برخوردده و مبارزه‌اش با دشواری‌های زندگی، با توجه به شعلۀ اینهانی که می‌شوند، مسئله آن است که باید مهم‌ترین یا به تعبیر دیگر، نزدیک‌ترین دل‌بستگی‌های کودکان و نیز آنچه را آنان جست‌وجو و احساس می‌کنند، در وجودشان رشد یابد. بدین‌سان است که می‌توانند ماجراهایی تصورنشان‌دنی را هم‌چون افسانه‌ای واقعی عجب جیکی بیافرینند».